

طبیبانه‌های شهریار

دکتر جواد وهاب زاده
متخصص اعصاب و روان
عضو هیات علمی دانشکده‌های پزشکی اردبیل

□ مقدمه

شهریار نوجوان پس از تحصیلات ابتدایی در مدرسه‌ی متحدّه و فیوضات تبریز در سال ۱۲۹۹ در ۱۴ سالگی به تهران مهاجرت و سال بعد دوره‌ی متوسطه را در دارالفنون شروع می‌کند و در سال ۱۳۰۳ در سن ۱۸ سالگی وارد مدرسه‌ی عالی طب دارالفنون (دانشکده‌ی پزشکی تهران بعدی) می‌شود و پس از طی دوره‌های پ.ث.ن. (علوم پایه) و اکسترنی و بخشی از انترنی چند ماه مانده به فارغ‌التحصیلی، به دنبال یک ماجرای عشقی نافرجام در سال ۱۳۰۸ از دنیای پزشکی پا به عرصه‌ی شور و عشق و شاعری می‌گذارد. اصرار و تشویق دوستان برای اخذ دانشنامه‌ی دکترای طب موثر واقع نمی‌شود و ظاهراً تاسیس مطب در سال ۱۳۱۱ و حتا کار در بهداری نیشابور نیز کمکی به بازگشت او به عالم طب و طبابت نمی‌کند. یادگار این دوره‌ی پنج‌ساله‌ی تحصیل پزشکی، چندین جزوه و دفتر دروس پزشکی و اشعاری است که بازتابی از خاطرات او از اساتید و کلاس درس، سروده‌هایی با مضامین پزشکی می‌باشد. مباحث این مقاله در پانزده باب تنظیم شده که بعضی از آن‌ها شامل چند بخش است.

باب اول، خاطرات

در ایام دانشجویی شهریار ریاست مدرسه‌ی عالی طب با مرحوم دکتر محمدحسین لقمان ادهم «لقمان‌الدوله» (۱۲۵۸-۱۳۲۹ش) بوده است. شخصیت این استاد که اتفاقاً همشهری او بوده و علاوه بر ریاست مدرسه، استاد بیماری‌های عمومی نیز بوده، نظر شهریار دانشجوی را به خود جلب می‌کند و بعدها از وی به نیکی یاد می‌کند:

من از ایام تحصیل هرچه دارم

به یاد از دوره‌ی لقمان ادهم

که بودم افتخار هم‌جواری

به این مرد مکارم بیش یا کم

از ایشان آن‌چه دیدم مکرمت بود

فضیلت در فضیلت بود مدغم

همی دانم که در این گوهرین مرد

وظیفت با امانت بود توأم

و در جای دیگر هم ابهت این استاد و مرحوم دکتر علی پرتو «حکیم

اعظم» (۱۲۵۶-۱۳۱۷ش) استاد فیزیولوژی و پزشکی قانونی و طب

داخلی را چنین توصیف می‌کند:

به چشم ام جزوه‌ها می‌شد منظم

سرّ درس اساتیدی معظم

اساتیدی که دیگر نام‌شان نیست

نظیری هم در این ایام‌شان نیست

حکیم اعظم و لقمان ادهم

که می‌لرزدم تنم از نام‌شان هم

مرحوم دکتر حسین معتمد (متولد ۱۲۷۲ش) استاد جراحی نیز وقتی

در سال ۱۳۱۰ در خیابان آقا شیخ هادی تهران نخستین بیمارستان

خصوصی با تجهیزات کامل و اسلوب نوین را تاسیس می‌کند، شهریار

در وصف آن بیمارستان غزلی با عنوان «شفاخانه‌ی معتمد» می‌سراید

که در این جا فقط به دو بیت اول آن بسنده می‌کنیم:

از آب بقا و ز خاک شفا شفاخانه‌ی معتمد شد بپا

زهی آن بنای همایون حریم که خاکش شفا بخشد آبش بقا

باب دوم، شرافت و قداست طب

شهریار گرچه با حرفه‌ی پزشکی وداع می‌کند، اما شرف و قداست

آن را فراموش نمی‌کند و با الهام از کلام الهی در قرآن، در تکبیتی که

برای اتاق پزشکان سروده به اهمیت طب اشاره می‌کند:

گر رهاندی ز مرگ جانی را جان دمیدی به تن جهانی را

و باز در تکبیتی دیگر که برای اتاق بیماران سروده کلام الهی را

گوش زد می‌کند:

آن که از داروی تلخی به تو جان می‌بخشد

جان شیرین به همه خلق جهان می‌بخشد

باب سوم، تجلیل از پزشکان نامی ایران

در آغاز غزل «حماسه‌ی ایران» که در تجلیل از چند شخصیت

پُرآوازه‌ی ملی سروده است، پیش از همه به مقام والای دو پزشک نامدار

ایران یعنی ابن سینا و رازی اشاره می‌کند:

سال‌ها مشعل ما پیش‌رو دنیا بود

چشم دنیا همه روشن ز چراغ ما بود

درج دارو همه با حکم حکیم رازی

برج حکمت همه با بوعلی سینا بود

قرن‌ها مکتب «قانون» و «شفا»ی سینا

با حکیمان جهان مشق خطی خوانا بود

باب چهارم، تلمیح به «قانون» و «شفا»

شهریار به کتاب قانون ابن سینا که قرن‌ها در دانشکده‌های پزشکی اروپا تدریس می‌شده و نیز به کتاب شفا‌ی او اشارات جالبی دارد:

۱- قرن‌ها مکتب «قانون» و «شفا»ی سینا

با حکیمان جهان مشق خطی خوانا بود

۲- غیر شربت توفیق ای حکیم دانشمند

نسخه‌یی به «قانون» نیست در «شفا»ی نادانی

۳- تب عشق آمد و کشت آتش جان سوز حسد

ناز «قانون» محبت که «شفا» داد مرا

۴- تنم تشریح این درد است و دردم

به «قانون» و «شفا» مرهم ندارد

باب پنجم، تصویرگری جسد سالن آناتومی

در سروده‌یی در قالب شعر نو، جسد (کاداور) تالار تشریح را چنین

شاعرانه به تصویر می‌کشد:

در آلبوم یادگارها دست ببر

هرچند همه مچاله و لوله شده است

بر بند یکی دفتر و نقاشی کن

هر صفحه‌ی آن صحنه‌یی از فاجعه‌هاست

از صفحه‌ی سینه مانده تنها یک پوست

جدول زده نقش دنده‌هاشان، آری

تا بوده به روی استخوان چسبیده

یک صفحه برای خود سوا کن خوانا

یک صفحه‌ی سینه‌یی که از چین و چروک

بر چهره‌ی خود نوشته باشد کاین‌جا

وقتی جگری بود و کبابش کردند

در دو بیت زیر نیز گویی به آناتومی و فیزیولوژی سیستم عصبی با

دید موسیقایی نگاه می‌کند:

در مغز تو رشته‌های اعصاب

هر تار از آن به اندکی تاب

چون رشته‌ی سیم‌های قانون

خواند نغمات نغز و موزون

باب ششم، تلمیح به فیزیولوژی آبستنی و تولد

در ابیات زیر نیز مباحث آبستنی و عقیمی و تولد تداعی می‌شود:

۱- فلک گو نطفه‌ی مردی ز زهدان زمین برگیر

که این زال سترون دیگر آبستن نخواهد شد

۲- سرمه‌ی عشق تو دیدیم و ز زهدان عدم

کورکورانه به‌دنیای وجود آمده‌ایم

باب هفتم، اشاراتی به فن جراحی

الف- با آگاهی از کاربرد تار مو به‌عنوان نخ بخیه توسط ابن سینا و با

تجربه‌یی که خود در بخش جراحی کسب کرده بارها به ترمیم زخم‌ها با

سوزن و نخ اشاره می‌کند:

۱- مژه سوزن رفو کن، نخ آن ز تار مو کن

که هنوز وصله‌ی دل، دو سه بخیه کار دارد

۲- سوزن ز تیر مژگان و ز تار زلف نخ کن

هرچند رخنه‌ی دل تاب رفو ندارد

۳- مژه چون سوزن شفقت به رفوی دل‌ها

گوید این پاره‌ی دل وصله‌ی جان دگر است

۴- زلف و مژگان تو را مانده رفوی دل ریش

پاره شد رشته‌ی صبری که به سوزن کردم

ب- اشاره به آمپوتاسیون (قطع عضو)

با اشاره به طب نوین، به جدایی و فوت یاران از منظر جراحی نگاه

می‌کند:

هر زمان تیغ اجل از من کند یاری جدا

آن چنان کاعضاء را در قانقریا می‌برند

ج- اعجاز جراح

بنا به عقیده‌ی شهریار اگر عمل جراحی بر مبنای تشخیص صحیح

انجام گیرد، حاصل کار اعجاز‌آمیز خواهد شد:

به اعجاز جراحی و ذوق تشخیص

بدو باز پس می‌دهد زندگانی

باب هشتم، اشاره به بعضی علائم بیماری‌ها

۱- نارسایی کبد موجب سرگیجه می‌شود:

این در و آن در زدن معلول سرگیجه است و بس

گر کبد سالم بود محتاج کالديسپات نیست

۲- خون‌آلوده موجب آبسه‌ی کبدی می‌شود:

تو به او چرک می‌فرستی و خون

تا همه دُمَل کبد بکنند

۳- بحران بیماری موجب هذیان می‌شود:

چو بحران مرض را دید خواهی یقین هذیان من بخشید خواهی

باب نهم، اشاراتی به طب قدیم

۱- نوشدارو: در غزل زیبایی «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا»

به این داروی حیات‌بخش و بی‌مرگی اشاره زیبایی می‌کند:

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

سنگدل! این زودتر می‌خواستی حالا چرا؟

۲- مومیا: نوعی هیدروکربور نفتی که در درمان شکستگی‌ها به کار

می‌رفته:

دریغ از مومیا کرد این طبیب سنگ‌دل با ما

مگر دست شکسته باربر گردن نخواهد شد

۳- مهره‌ی مار: نوعی سنگ آمونیت که در مار گزیدگی مصرف

داشته:

من نه مار مودی‌ام نیش از دروغت می‌زنند

زهر خود چندان مکن تا مهره مار آید به کار

۴- توتیا: اکسید روی که در بیماری‌های چشم از جمله رمَد مورد

استفاده بوده:

۱- رَمَدَم نیش می‌زند در چشم

که به‌دنبال توتیا بروم

۲- او تو را توتیا بیاموزد

مگرت چاره‌ی رَمَد بکند

۳- توتیایی که کند چشم خدایین روشن

خاک‌راهی‌ست که در مقدم درویشان است

۴- خاک او توتیای چشم دل است

توتیا پیش خاک او خجل است

۵- توتیای چشم عبرت کن غبار رفتگان

کاین همه در آسیای روزگار آید به‌کار

۶- ما را سزد آر که خاک پایش در دیده کشیم توتیا را

باب دهم، نسخه‌های شهریار

نسخه‌های شعر تر، نسخه‌ی شربت توفیق، نسخه‌ی جادو... از

جمله نسخه‌های اوست:

۱- نسخه‌ی شعر تر آرم به شفاخانه‌ی لعلت

که به یک خنده دوا‌ی دل بیمار من آیی

۲- غیر شربت توفیق ای حکیم دانشمند

نسخه‌یی به قانون نیست در شفای نادانی

۳- خط زنگار لب و حقه‌ی شنگرف دهان

مژه باید قلم نسخه‌ی جادو باشد

در جایی هم با توجه به فرموده‌یی از حضرت علی (ع) می‌گوید:

همه دردها از تو و خود نه بینی

همه نسخه‌ها در تو و خود نخوانی

باب یازدهم، بی‌درمانی درد عشق

شهریار نیز مثل حافظ و دیگر شعرا می‌گوید که درد عشق با

درمان‌های معمولی بهبود نمی‌یابد:

۱- شهریارا به‌جز افشاندن جان در جانان

درد عشقی نشنیدم که دوا‌یی دارد

۲- طبیبم از سر بیمارِ دل بگو برخیز

که درد عشق نکردند با دوا نزدیک

۳- به‌جز از درد تو ای عشق که بی‌درمان بود

دردها جمله به‌داری تو درمان کردم

۴- طبیب‌اش صبر فرماید که جز صبر

به زخم عاشقان مرهم نباشد

۵- شهریارا صبر فرماید طبیب عشق لیکن

صبر ما هم طعم تلخی چون گیاه صبر دارد

باب دوازدهم، تمسین پرستار دل سوز

۱- عمری از جان پیرستم شب بیماری را

گر تو یک شب به پرستاری بیمار آیی

۲- باری خیال خود به پرستاری ام گذار

ای ناطیب کز سر بیمار می‌روی

باب سیزدهم، طبیبان دیوان شهریار

همانند دیوان غزل حافظ در دیوان شهریار نیز با طبیبان

مختلفی روبه‌رو می‌شویم. او غزلی با عنوان طبیب نامحرم دارد و

طبیبان دیگری که از آن‌ها صحبت می‌کند، عبارتند از: طبیب عشق،

طبیب دل، حکیم دانشمند، طبیب بی‌مروت، طبیب دغل، طبیب

مَت گذار، طبیب بی‌وفا و طبیب سنگ‌دل:

۱- آن‌جا که صبر تلخ نداند طبیب عشق

مشکل ز دردمند تو دردی دوا کند

۲- شهریارا صبر فرماید طبیب عشق لیکن

صبر ما هم طعم تلخی چون گیاه صبر دارد

۳- نیامد آن طبیب دل که دل با درد درماند

نزد حلقه به در جانان که تا چشم ام به در ماند

۴- غیر شربت توفیق ای حکیم دانشمند

نسخه‌یی به قانون نیست در شفای نادانی

۵- طبیب بی‌مروت کی به بالین فقیر آید

که کس در بند درمان نیست درد بی‌دوایان را

۶- این طبیبان دغل در کار خود درمانده‌اند

ما دوا‌ی عافیت دانیم و درمان پیش ماست

۷- با زخم اگر بسازی و با درد خود کنی

بی‌مَت طبیب ز مرهم توان گذشت

۸- باری برو که جان دهم ای بی‌وفا طبیب

با مرگ گو بیا که تو باشی طبیب من

۹- دریغ از مومیا کرد این طبیب سنگ‌دل با ما

مگر دست شکسته بار بر گردن نخواهد شد

باب چهاردهم، اشاره به نقش ورزش در سلامتی

شهریار، ورزش را نسخه‌ی سلامتی و شادابی و ورزش می‌داند:

ورزش تن شاهد دل زندگی‌ست

زندگی شاد به ورزش‌نگی‌ست

قوت و نیروی تن از ورزش است

ورزش جان نیز در آموزش است

با دل داننده شوی جاودان

با تن ورزشنده، جهان پهلوان

باب پانزدهم، قبول مرگ به‌عنوان یک واقعیت

بالاخره به‌همه‌ی طبیبان و انسان‌ها قبول واقعیت مرگ را گوش زد

می‌کند:

به هر دردی دوا‌یی هست جز درد اجل آری

چه آید از طبیب آن‌جا که درد بی‌دوا‌یی بود

سفن آفر

با توجه به سوابق تحصیلات آکادمیک کامل پزشکی شهریار و

جایگاه والای ادبی و شاعری او در دو زبان فارسی و آذری، عنوان

شاعرترین طبیب جهان برای وی سخنی گزاف نخواهد بود. ■